

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Social

اجتماعی

مریم محبوب

۰۳ جولای ۲۰۱۵

## آی خورشید! با وجدان آسوده آرام بخواب!

با خورشید ما ، پدرود گوئیم ، اینجا جمع آمده ایم تا با خورشید ما وداع گوئیم . با خورشید ما خدا حافظی کنیم .

خورشید الوداع ! خورشید خدا حافظ !

خورشید رفتی ، خورشید سفر کردی و به جاویدانگی پیوستی !

\*\*\*\*

خورشید با شهاب و ستارگان و آسمان یکی شد ، خورشید به خورشید رسید !

خدا حافظ خورشید ! به خانه آخر زندگی ات رسیدی و چه رسیدن باشکوه . رسیدنی چنین با شکوه برای هرکسی میسر

نیست . به خانه آخر زندگی ات بی همتا و بی مانند رسیدی !

آنجا روح یتیمان قلعه چه کابل ، با شاخه های گل در انتظارت هستند .

- آنجا زنان بیوه قلعه چه ، برایت چای گرم ، تدارک دیده اند !

- آنجا مردم دردمند و پرآرمان منتظر تو اند !

- آنجا همه اشتیاق دیدار ترا دارند !

آی خورشید ! آیا برای رفتنت به سوی ستاره ها زود نبود؟ یا این که می خواستی دامنت را بگشائی و برای کودکان بی

نوای قلعه چه ، ستاره جمع کنی و ستاره هریک را به دستشان دهی و نور و زندگی برای شان هدیه کنی !؟

شکوه پروازت به سوی آسمان ها مبارک است !

بخواب آرام ! بخواب ! چون تو کاری را که یک انسان دردمند و عاشق انجام می دهد ، انجام داده ای ! خوشا به

حالت ! خوشا به تو که دل یتیمی را شاد کردی و قلب نا امید بیوه زنی را ، امیدوار ساختی .

تو کودکان ناشادی را شاد ساختی . تو چشمان منتظر را روشن کردی . تو کار شایسته ای انجام دادی که حتی اندک

زنان ما قادر به انجام آن نیستند .

سفر تو به این جهان زندگان ، سفر بیهوده نبود . تو با وجدان بیدار دریافتی که دستانی به سوی تو دراز است و قلب

هائی به تو امیدواراند که دست شان را بگیری و قلب شان را شاد کنی و بر چهره های شان لبخند شادی و امیدواری

بکاری .

آی خورشید ! با وجدان آسوده آرام بخواب !

همین اکنون ، عقده ای بیخ گلویم را فشرده و سؤالی بزرگتر از گنجایش جان و روان ، در ذهنم نقش بسته است :

چرا پروانه های رنگین کمان چمنستان سرزمین من ، زود از پرپر زدن می مانند ؟ چرا پرندگان خوش الحان سرزمین من ، صدای ترانه های شان کوتاهست .

خورشید عطائی ، زنی زیبا ، زیبا در جان و زیبا در روح و روان بود .

خورشید شاعر لحظه های زیبا بود . شاعر تصویرگر آرمان های انسان بود .

او به دو زبان دری و پشتو شعر می گفت و تمام فرهنگیان داخل و خارج افغانستان ، با نام و اشعار او آشنائی دارند . اشتراک او در محافل ادبی و شعرخوانی از همان آغاز علاقه مندی او به سرودن شعر ، از شمار خاطره هائی ست که در حافظه ادبیات و اهل فرهنگ باقیست .

زندگی او فراز ها و نشیب های فراوانی به خود دیده است و در کوران زندگی ، سرد و گرم زیادی را چشیده است .

خورشید با درد و رنج های بسیاری مقابله کرد و یک لحظه هم از پا ننشست . در برابر مشکلات زندگی هیچ گاهی تسلیم نشد و سخت سر و استوار ایستاده شد. فرزندان خود را به تنهایی پرورید و بزرگ کرد . برای موفقیت فرزندان، تلاش و زحمات فراوانی را متقبل شد و در تنهایی به رشد و تحصیلات آنها همت گماشت .

مقاومت خورشید در برابر ناملایمات سخت رشک برانگیز است . او زنی صبور، سخت کوش ، کاردیده و کارکنده با تجارب تلخ و شیرین از زندگی خود و خانواده اش بود .

خورشید ! آرام بخواب ! فرشتگانی که به دیدار تو خواهند آمد در برابر تو سر تعظیم فرو خواهند آورد . چرا که تو با دستان خالی بدان دیار نشتافتی . رفتی اما با خود کارنامه انسان دوستی ، مهرورزی ، همنوائی و امدادگری را در لوح خاطره های بسیاری بر جای گذاشتی !

هرچند که من و تو از هم بدور بودیم و تو از خیل زنان مهاجر در انزوای خود بودی ، اما راز ها و پیچاپیچ درون بدرون زندگی و ناملایمات هجرت و غربت ، زنان را با هم پیوند ناگسستنی می دهد . حالا این منم که برایت مرثیه بدرود را می خوانم .

هرگز تصور نمی کردم که بر سر خاکت ، سخن بگویم و از کارنامه نیکت ، حرف بزنم .

اما با تأسف چنین شد و این برایم خیلی غم انگیز و دردناک است . سزاواری که بر تو دقتی از سخن گشود و از تلاش ها و ایثار ها و سخت کوشی هایت ، برای مردم بازگو کرد تا بدانند که زنی به قابلیت خورشید نیز در کمونیتی ما بود ، اما خاموش بود و دریغ که زود خاموش شد .

و چه درد انگیز است که بعد از این ، آسمان خیال ما ، خالی از نور و روشنائی می شود چرا که خورشیدش خیلی زود به غروب نشست !

روانت شاد و خاطره ات بسی گرامی باد!